



(۲)



نه تنها با ذهنی گرائی و سکتاریزم،

بلکه

با فرکسیونیزم و انحلال طلبی

نیز باید مبارزه نمود

قسمت دوم

سایت فاقد اعتبار شعله جاوید ( [www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org) ) بعد از دو سالی که از درگذشت رفیق ضیاء می گذرد، شماره به اصطلاح (۲۷) شعله جاوید را منتشر نموده است. در حالی که شماره بیست و هفتم شعله جاوید دور چهارم بعنوان شماره ویژه به ماه سنبله ۱۳۹۹ (سپتامبر ۲۰۲۰) از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر گردیده بود و تا شماره بیست و نهم ادامه یافت. بعد از سومین کنگره سراسری حزب، دور پنجم شعله جاوید تا شماره نهم انتشار یافته است. انتشار شماره (۲۷) دو سال بعد از درگذشت رفیق ضیاء توطئه دیگری علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است.

می خواهیم طی چند قسمت انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی، فلسفی و رویزیونیزم عریان مقاله نویسان شماره (۲۷) به اصطلاح شعله جاوید را مشخص نمائیم و نشان دهیم که قلم بدستان چقدر از اصول اساسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فاصله گرفته و در مسیر رفرمیسم گام بر می دارند.

هیات تحریر شعله جاوید

سنبله ۱۴۰۱ خورشیدی ( سپتامبر ۲۰۲۲ میلادی )

<https://www.cmpa.io>

## نه تنها با ذهنی‌گرایی و سکتاریزم،

# بل که با فرکسیونیزم و انحلال طلبی نیز باید مبارزه نمود

## قسمت دوم

### مخدوش نمودن چهره رفیق ضیاء:

همان طوری که قبلاً نشان دادیم که انحلال طلبان با جملات قصار و تحریف شده می‌خواهند که چهره رفیق ضیاء را مخدوش نمایند و او را تا سطح تسلیم‌طلبی تنزیل دهند، و انتقام اخراج شان را از عضویت کمیته مرکزی و عضویت حزب از وی بگیرند، باز هم با استناد به اسنادشان نشان خواهیم داد که آن‌ها از این کار دست‌بردار نیستند. انحلال طلبان "زندگی نامه مختصر رفیق ضیاء" را این طور شروع می‌کنند:

« زمانی که رفیق ضیاء متوجه شد که "ساما" با رژیم وابسته به سوسیال امپریالیست‌ها پروتوکل صلح امضاء نموده و عملاً تسلیم رژیم شده، جنگ با اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و دولت دست‌نشانده را کنار گذاشته است به این نتیجه رسید که فعالیت از طریق "ساما" به بیراهه می‌رود؛ او می‌دانست که تضاد عمده تضاد بین خلق افغانستان با اشغال‌گران سوسیال-امپریالیست و دولت دست‌نشانده آنست. » (شماره ۲۷ شعله جاوید فاقد اعتبار)

نویسنده "زندگی نامه مختصر رفیق ضیاء" از یک طرف به اصول نویسندگی آشنایی ندارد، اگر می‌داشت این چنین جملات بی‌مفهوم را سرهم‌بندی نمی‌کرد. وقتی گفته می‌شود که رفیق ضیاء «به این نتیجه رسید که فعالیت از طریق "ساما" به بیراهه می‌رود؛ او می‌دانست که تضاد عمده.....» این جمله کاملاً بی‌مفهوم است. باید بعد از «بیراهه» جمله تکمیل می‌گردید که خواننده مفهوم جمله را درک می‌کرد و می‌دانست که هدف نویسنده چیست. اصلاً بحث تضاد هیچ ربطی به جمله قبلی ندارد. نویسنده با این جمله بندی تلاش نموده تا چهره رفیق ضیاء را مخدوش نماید. از یک طرف می‌خواهد که مبارزات رفیق ضیاء در درون ساما را فقط مربوط به تسلیم طلبی ملی کند و از مبارزات رفیق ضیاء علیه تسلیم طلبی طبقاتی "ساما" و هم چنین مبارزات رفیق ضیاء علیه تیوری رویزیونیستی سه جهانی در درون "ساما" چیزی نگویید و از طرف دیگر می‌خواهد بگوید که رفیق ضیاء در درون "ساما" فقط تضاد عمده را بدرستی تشخیص داده بود و از دیگر تضادها اطلاعی نداشت.

رفیق ضیاء در درون "ساما" نه تنها علیه تسلیم طلبی ملی، بل که علیه تسلیم طلبی طبقاتی نیز مبارزه نمود. او رابطه میان تسلیم طلبی طبقاتی و تسلیم طلبی ملی را به خوبی درک نموده بود. او منشاء تسلیم طلبی ملی "ساما" را در تسلیم طلبی طبقاتی "ساما" قلمداد می‌کند. به این صحبت رفیق ضیاء توجه نمائید:

« انحرافات ایدیولوژیک که در واقع بیان‌کننده تسلیم طلبی طبقاتی است، قاطعیت سیاسی سازمان را از بین برده و استحکام تشکیلاتی آن را به فراموشی می‌سپارد و در نتیجه زمینه را برای ضربه پذیری تشکیلاتی و گرایشات تسلیم طلبانه ملی در اشکال گوناگون آن مساعد می‌سازد. » (اسناد تاریخی یک - صفحه ۱۵ - قطعنامه اولین کنفرانس فعالین بخش غرجهستان - بهار سال ۱۳۶۱ خورشیدی)

در این بحث موضع قاطع رفیق ضیاء علیه تسلیم طلبی طبقاتی "ساما" مشخص است، اما انحلال طلبان برای مخدوش نمودن چهره رفیق ضیاء نخواستند که از مبارزات رفیق ضیاء علیه تسلیم طلبی طبقاتی در درون "ساما" چیزی بگویند و عمداً از کنار آن

گذشته اند. انحلال طلبان می‌خواهند که به خواننده این مطلب را دیکته کنند که رفیق ضیاء با تسلیم طلبی طبقاتی "ساما" مشکلی نداشته و با آن هم نظر بوده است!! خواننده به خوبی به نیات شوم نویسنده پی خواهد برد.

انحلال طلبان در مورد شناخت رفیق ضیاء از تضادها می‌گویند که «او می‌دانست که تضاد عمده بین خلق افغانستان با اشغال‌گران سوسیال - امپریالیست و دولت دست‌نشانده آنست.»

ما می‌گوئیم، بسیار خوب، این درست است که رفیق ضیاء تضاد عمده را مشخص کرد، اما در مورد سایر تضادها چه موضعی داشت؟ درک رفیق ضیاء از تضاد عمده و تفکیک آن از تضاد اساسی در کجاست؟ در این جا تلاش صورت نگرفته که در مورد سایر تضادها، موضع رفیق ضیاء مشخص گردد، بل که تلاش صورت گرفته تا با کلی‌گویی و آن هم بی مفهوم چهره رفیق ضیاء را طور دیگری جلوه‌گر سازد. کلی‌گویی و وارونه سازی دردی را درمان نمی‌کند، بل که راه را برای موضع‌گیری‌های رفرمیستی و اپورتونیستی هموار می‌سازد. این طریق استدلال روشی است که اپورتونیست‌ها، رفرمیست‌ها و رویونیست‌ها محکم به آن چسپیده اند. همین روش است که شعار جنگ خلق از سر لوحه شعله فاقد اعتبار حذف گردیده و با جای‌گزین نمودن نقل و قول شده مائوتسه‌دون روش رویونیستی خود را به نمایش گذاشته است. یا به عبارت دیگر حذف شعار جنگ خلق و جا به جا نمودن نقل و قول دست‌کاری شده مائوتسه‌دون به جایش به این معناست که انحلال طلبان در مسیر رفرمیستی در حرکت اند و بالاخره به جای مائوتیزم، لیبرالیزم میان پوسیده بورژوازی را جای‌گزین خواهند نمود.

برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی بدون حزبی انقلابی که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم - لنینیزم - (مائوتیزم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (مائونیستی) پایه‌گذاری شده باشد نمی‌توان طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیزم و سنگ‌های زنجیری‌اش رهبری کرد

مائوتسه دون



# شعله جاوید

## ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

شماره ۲۷دور چهارمثور ۱۴۰۱

سربرگ شماره (۲۷) شعله جاوید فاقد اعتبار و جابجا نمودن نقل و قول دست‌کاری شده مائوتسه دون به جای شعار جنگ خلق

رفیق ضیاء در درون "ساما" و مبارزه علیه تسلیم طلبی (تسلیم طلبی طبقاتی و تسلیم طلبی ملی) نه تنها به درک تضاد عمده نایل آمده بود، بل که تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد عمده و هم چنین تفاوت میان تضاد عمده و غیر عمده و جهت عمده و غیر عمده تضادها را به خوبی درک نموده بود.

زمانی که در دومین پولینوم اولین دور کمیته مرکزی "ساما" این مطلب به تصویب رسید که «تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوز کار روس را جهت عمده» تشکیل می‌دهد، رفیق ضیاء این بحث را منشاء تسلیمی "ساما" به اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده ارزیابی نمود. به این بحث رفیق ضیاء توجه ننماید:

«در پروگراف یازدهم می‌خوانیم: «پولینوم با تحلیل واقعیت‌های موجود جامعه و مجموع موقعیت افغانستان در صحنه بین‌المللی تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوز کار روس را جهت عمده تشخیص می‌دهد و معتقد است که .....»

از نظر قطعنامه تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوزکار روس جهت عمده تضاد را می‌سازد و لذا جهت غیر عمده تضاد را باید تضاد بین خلق افغانستان و فئودالیزم بسازد. می‌بینیم که برای قطعنامه مفاهیم "تضاد عمده" و "جهت عمده تضاد" مغشوش بوده و روشن نمی‌باشد.

در یک پدیدهٔ بغرنج و پیچیده تضادهای بی‌شماری می‌توانند موجود باشند که از میان آن‌ها یکی از ایشان تضاد عمده همان پدیده را می‌سازد. مثلاً در جامعه فعلی افغانستان تضادهای فراوانی وجود دارند و در شرایط فعلی دو تضاد اساسی وجود دارد: یکی تضاد خلق افغانستان با امپریالیزم (و بصورت برجسته و عمده با سوسیال امپریالیزم) و دیگری تضاد خلق افغانستان با فئودالیزم. ولی تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی تضاد عمده مرحله فعلی جامعه ما را می‌سازد. این تضاد که یک جهت آن را سوسیال امپریالیزم شوروی می‌سازد و جهت دیگر آن را خلق افغانستان فعلاً تضاد عمدهٔ جامعه ما است ولی درین تضاد مشخص جهت عمده را سوسیال امپریالیزم شوروی می‌سازد و جهت غیر عمده را خلق افغانستان.

"جهت عمده" و "تضاد عمده" را با هم خلط کردند که سرانجام به خلط تضاد عمده و غیر عمده رسیدند و رفتند پای امضای پرتوکول با دولت پوشالی...» (اسناد تاریخی شماره یک - صفحه ۱۰۷ - ۳ - بررسی قطعنامه دومین پولینوم اولین دورهٔ کمیته مرکزی "ساما")

ما بطور واضح و روشن می‌بینیم که رفیق ضیاء نه تنها «می‌دانست که تضاد عمده تضاد بین خلق افغانستان با اشغال‌گران سوسیال - امپریالیست و دولت دست نشانده آنست»، بل که به خوبی تضاد عمده و غیر عمده و جهت عمده و جهت غیر عمدهٔ تضادها را از یک دیگر تفکیک نموده بود.

وقتی رفیق ضیاء می‌گوید که «در یک پدیدهٔ بغرنج و پیچیده تضادهای بی‌شماری می‌توانند موجود باشند که از میان آن‌ها یکی از ایشان تضاد عمده همان پدیده را می‌سازد. مثلاً در جامعه فعلی افغانستان تضادهای فراوانی وجود دارند و در شرایط فعلی دو تضاد اساسی وجود دارد: یکی تضاد خلق افغانستان با امپریالیزم (و بصورت برجسته و عمده با سوسیال امپریالیزم) و دیگری تضاد خلق افغانستان با فئودالیزم.» (تاکید از ماست)

این موضع رفیق ضیاء در مورد تضادها به این معناست که تضادهای عمده و غیر عمده در هر شرایطی می‌توانند جای شان را تعویض نمایند. یعنی تضادی که در یک مرحلهٔ معین عمده است در شرایط دیگر می‌تواند غیر عمده باشد. در این جا باید به یک نکته اشاره نموده و آن این که در یک جامعه هم‌زمان نمی‌تواند دو تضاد اساسی وجود داشته باشد، بل که تضاد اساسی یگانه است که دارای دو تبارز بزرگ می‌باشد که در هر شرایط مشخص یکی از این تبارزات عمده و دیگری غیر عمده است. در شرایطی که کشور اشغال نیست تضاد میان خلق افغانستان با فئودالیزم و امپریالیزم تضاد اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد که تضاد با فئودالیزم تضاد عمده و تضاد با امپریالیزم تضاد غیر عمده را تشکیل می‌دهد، و زمانی که کشور از طرف امپریالیزم مورد تهاجم قرار گرفت و اشغال شد جای تضاد عمده و غیر عمده تعویض می‌گردد. رفیق ضیاء این دو تبارز را به خوبی تشریح نموده است.

فراموش نمودن تضاد غیر عمده و عدم مبارزه علیه این تضاد در تابعیت از تضاد عمده غیر علمی و غیر دیالکتیکی بوده و به معنای تسلیم طلبی طبقاتی است. وقتی به بحث انحلال‌گران در مورد رفیق ضیاء توجه نمائید، متوجه خواهید شد که چقدر ظریفانه خواستند تا از رفیق ضیاء یک چهرهٔ تسلیم طلبانه بسازند. یا به عبارت دیگر هر گاه به بحث انحلال‌طلبان متوجه شوید خیلی ظریفانه خواستند که به خواننده این را دیکته نمایند که رفیق ضیاء غیر از تضاد عمده به هیچ یک از تضادهای آشنایی و یا اعتنایی نداشت.

این طریق بحث و استدلال نمودن خصیصه ذاتی اپورتونیست‌ها، رویزونیست‌ها و فرمیست‌هاست و برای مائوئیست‌ها هیچ ارزشی نداشته و فاقد اعتبار است.

هر گاه رفیق ضیاء غیر از تضاد عمده به دیگر تضادها آشنایی و یا اعتنایی نداشت، در آن صورت هیچ اختلافی میان رفیق ضیاء و "ساما"یی‌ها بروز نمی‌کرد. زیرا "ساما"یی‌ها و به خصوص قیوم رهبری به خوبی توانسته بودند که تضاد عمده جامعه افغانستان را تشخیص نمایند. فقط مشکل آن‌ها این بود که تفاوت میان تضاد عمده و تضاد غیر عمده را درک نکرده بودند و این تضادها را باهم خلط نمودند. منشأ تسلیم طلبی‌شان نیز از همین جا ناشی گردیده است. چیزی که تا کنون "ساما"یی‌ها از آن رنج می‌برند و نتوانسته‌اند که خود را از دام تسلیم طلبی برهانند، خلط نمودن همین تضادهاست.

انحلال طلبان باید بدانند که هر گونه وارونه جلوه دادن نقش رفیق ضیاء در مورد تضادها، در عین حال معنایش تقویت نفوذ ایده‌های بورژوا رفرمیستی در ذهنیت کارگران و نسل جوان کشور است.

به بحث دیگر انحلال طلبان توجه کنید:

«ثانیاً رفیق ضیاء با وجودی که عضو ساما بود، به مسایل طور دیگری می‌دید: در عصر امپریالیزم بورژوازی ملی کشورهای تحت سلطه امپریالیزم به هیچ عنوان نمی‌تواند جنگ توده‌ای را رهبری کند. این حقیقت مسلم از خصلت متغیر و نا پایدار بورژوازی ملی منشأ می‌گیرد.»

عناصر دموکرات و ملی که از نظر مبدا و منشأ طبقاتی به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تعلق دارد [دارند]، از ادبیات انقلابی مارکسیستی و واژگان پیشرو و مترقی کار می‌گیرند. [می‌گیرند] اینست خصلت متضاد بورژوازی ملی در سیاست. معذالک؛ این عناصر ترجیح می‌دهند به امپریالیزم تسلیم شوند نه به فتودالیزم. تسلیمی ساما به سوسیال-امپریالیزم شوروی را نیز از این زاویه باید دید.» (شماره 27 شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه 6)

نویسنده مقاله از یک طرف تا حال درک نکرده که هرگاه جمله با جمع شروع شود باید با جمع ختم گردد. خواننده هر گاه مقالات شماره 27 شعله فاقد اعتبار را دقیق مطالعه نماید، متوجه خواهد شد که اکثریت جملات جمع به مفرد و بسیاری از جملات مفرد به جمع ختم گردیده است. و از طرف دیگر مقاله نویس، مفاهیم خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را با هم خلط نموده است، در حالی که خصلت‌های خرده بورژوازی و بورژوازی ملی کاملاً از یک دیگر متفاوت است. و بدتر از همه که منشأ طبقاتی عناصر دموکرات و ملی را منشأ طبقاتی بورژوازی ملی بیان می‌کند. در حالی که روشن فکر در مجموع دارای خصوصیات خرده بورژوازی است، نه دارای خصوصیات بورژوازی ملی. اینک به اصل مطلب می‌پردازیم و به تشریح این مطالب با استناد به مائوتسه دون خواهیم پرداخت.

این درست است که رفیق ضیاء درک نموده بود که بورژوازی در کشورهای تحت سلطه نمی‌تواند جنگ توده‌ای را رهبری کند. زیرا رفیق ضیاء در درون "ساما" به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) آشنایی پیدا نموده بود. او این را خوب می‌دانست که بورژوازی «از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است.» لنین

لنین در مقاله "اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو" که در سال 1913 میلادی به رشته تحریر در آورده، به صراحت بیان نموده که:

«در اروپای متمدن و پیشرو، با تکنیک پیشرو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه جانبه و مشروطیتش آن لحظه تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمانروا، از خوف پرولتاریا که به طور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب مانده، زوال یابنده و قرون وسطایی پشتیبانی می‌نماید. .... در اروپای "پیشرو" تنها طبقه پیشرو پرولتاریا است. .... تمام اروپای فرمانروا، تمام بورژوازی اروپا با تمام نیروهای ارتجاع و قرون وسطایی در چین متحد است. در عوض تمام آسیای جوان، یعنی صدها میلیون زحمت کش در آسیا، در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متمدن، متحد مطمئنی دارند. هیچ نیرویی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم ملت اروپا و هم ملت های آسیا را آزاد خواهند کرد، نخواهند بود» (مجموع آثار لنین - جلد دوم - صفحه 994 - 995 - ترجمه محمد پور هرمان)

این بحث لنین مشخص کننده آنست که بورژوازی دیگر در کشورهای اروپایی توان رهبری انقلاب علیه فیودالیزم را ندارد. مائوتسه دون این بحث لنین را با صراحت بیش‌تری بیان داشت و گفت که بورژوازی کشورهای آسیایی نیز فاسد گردیده، دیگر نمی‌تواند انقلاب ملی دموکراتیک را رهبری کند. این وظیفه فقط بدوش پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش گذاشته شده است. اما چیزی که قابل بحث این است که نویسنده مقاله از ناتوانی بورژوازی در انقلاب یاد می‌کند، اما این مطلب که این وظیفه بدوش چه نیروی گذاشته شده است چیزی نمی‌گوید و بدتر از همه که نویسنده فقط از عصر امپریالیزم نام برده است، نه عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری.

در ادبیات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی هیچ‌گاه از عصر امپریالیزم به تنهایی نام برده نمی‌شود، به خصوص از زمانی که مائوتسه دون به صراحت اعلام نمود که اکنون بورژوازی در کشورهای آسیایی نیز فاسد گردیده و دیگر علیه فیودالیزم نمی‌جنگد، بل که با وی معامله می‌کند و رهبری انقلاب بدوش پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش گذاشته شده است. این بحث مائوتسه دون به این معناست که با فاسد شدن بورژوازی در آسیا، انقلابات در آسیا هم از دوش بورژوازی برداشته شده و به دوش پرولتاریا گذاشته شده است. بناءً در عصر امپریالیزم هیچ انقلابی بدون رهبری پرولتاریا به پیروزی نمی‌رسد. بیان این مطلب را فقط در جمله قصار عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری می‌توان به درستی تشریح نمود.

بحث عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری به این معنا است که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، فقط مبارزات، مقاومت‌ها و انقلابات تحت رهبری پرولتاریا می‌تواند ستم ملی امپریالیستی را ریشه کن نماید و آزادی ملی را برای ملل تحت ستم به ارمغان آورد. بر همین مبنا است که ادعا می‌نمائیم که مبارزات آزادیبخش ملی خلق‌ها و ملل تحت ستم در زیر رهبری پرولتاریا دیگر به بخشی از انقلاب جهانی پرولتری تبدیل شده است. یا به عبارت دیگر در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری فقط آن مبارزه ملی و مقاومت علیه امپریالیزم واقعاً آزادیبخش است و قادر است ستم امپریالیستی را کاملاً سرنگون کند که تحت رهبری پرولتاریا و به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری پیش برده شود.

یادآوری عصر، بنام عصر امپریالیزم و حذف انقلابات پرولتری از ادامه آن در حقیقت رویونیزم است. چشم پوشی از انقلابات پرولتری در عصر امپریالیزم به این معنا است که هر نوع مبارزه و مقاومت و به اصطلاح انقلابات دیگر نیز می‌تواند سلطه امپریالیزم را سرنگون نموده و استقلال و آزادی ملی را برای ملل تحت ستم فراهم سازد!!

ما با صراحت اعلان می‌کنیم که هیچ نوع مبارزه و مقاومت ولو مبارزه و مقاومت دموکراتیک که تحت رهبری پرولتاریا قرار نداشته باشد نمی‌تواند به فرجام موفقیت آمیز حقیقی و کامل در سرنگونی سلطه امپریالیستی و تامین استقلال و آزادی ملی برسد.

در این شرایط هر گاه از عصر امپریالیزم نام ببریم و انقلابات پرولتری را از ادامه آن حذف کنیم به این معناست که هنوز به رهبری بورژوازی در انقلاب علیه فیودالیزم معتقد هستیم. فراموش نمودن انقلاب پرولتری در عصر امپریالیزم در حقیقت به معنای فراموش نمودن رهبری پرولتاریا در مبارزات ملی و آزادیبخش خلق‌ها و ملل تحت ستم به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری است. همین فراموشی است که راه را بسوی رفرمیسم و رویونیزم باز می‌نماید.

به پروگراف دیگر بحث انحلال طلبان توجه کنید:

« عناصر دموکرات و ملی که از نظر مبدا و منشاء طبقاتی به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تعلق دارد [دارند]، از ادبیات انقلابی مارکسیستی و واژگان پیشرو و مترقی کار می‌گیرد. [می‌گیرند] اینست خصیلت متضاد بورژوازی ملی در سیاست. معذالک؛ این عناصر ترجیح می‌دهند به امپریالیزم تسلیم شوند نه به فتودالیزم. تسلیمی ساما به سوسیال-امپریالیزم شوروی را نیز از این زاویه باید دید.»

آیا واقعاً خصلت متضاد بورژوازی در تسلیمی به امپریالیزم و به کار گیری «واژگان پیشرو و مترقی» است؟! واقعاً کشف محیرالعقولی است که انحلال طلبان از خصلت متضاد بورژوازی ملی ارائه نموده اند!! باید به ایشان این کشف را تبریک گفت.

این بحث مشخص کننده آن است که انحلال طلبان اصلاً بویی از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نبرده اند و یا این که اصلاً اعتنایی به این فلسفه ندارند و عمداً می خواهند سر درگمی فلسفی ایجاد نمایند.

خصلت دوگانه بورژوازی ملی در این است که از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و فیودالیزم قرار دارد و از طرف دیگر چون از لحاظ اقتصادی روابط خود را با امپریالیزم و فیودالیزم قطع نکرده از انقلاب می ترسد، همین مسأله اساسی است که بورژوازی ملی گاهی در صف انقلاب و گاهی در صف ضد انقلاب می ایستد. این مطلب را بهتر است از مائوتسه دون بشنویم:

«بورژوازی ملی از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و فیودالیزم قرار می گیرد، در زنجیرهای فیودالیزم گرفتار است و به همین سبب با امپریالیزم و فیودالیزم در تضاد است. از این نظر این طبقه یکی از نیروهای انقلاب است... ولی از طرف دیگر بورژوازی ملی در نتیجه ضعف اقتصادی و سیاسی خود و هم چنین به علت این که روابط اقتصادی خود را با امپریالیزم و فیودالیزم کاملاً قطع نکرده است جرأت آن را ندارد که تا پایان علیه امپریالیزم و فیودالیزم مبارزه کند. این وضع به خصوص در موقعی که نیروهای انقلابی خلق مقتدر می شود، کاملاً آشکار خواهد شد.

این خصوصیت دوگانه بورژوازی ملی موجب آن می شود که این طبقه در دوره های معینی و تا درجه معینی بتواند در انقلاب علیه امپریالیزم و حکومت های بوروکراتیک - میلیتاریستی شرکت کند و یکی از نیروهای انقلاب شود. ولی در دوره های دیگر این خطر وجود دارد که بورژوازی ملی از بورژوازی بزرگ کمپرادور پیروی نموده و خدمت گذار ضد انقلاب گردد.» (مائوتسه دون - آثار منتخب جلد دوم - نیروهای محرکه انقلاب)

در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، بورژوازی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی یا مستعمره - نیمه فیودالی عمدتاً استقلالیت خویش را از دست داده و به مثابه بورژوازی کمپرادور بیروکرات و در پیوند تنگاتنگ با فیودالیزم در وابستگی کامل به امپریالیزم قرار گرفته است. بورژوازی ملی در این کشورها از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و فیودالیزم قرار دارد و از سوی دیگر از انقلاب می ترسد. همین خصلت دوگانه بورژوازی ملی او را در حالت نوسان قرار داده است. زمانی که نیروهای انقلابی مقتدر اند و مقاومت ضد امپریالیستی به اوج خود رسیده، منافعش را در مقاومت ضد امپریالیزم می بیند و به طرف آن جلب می شود. همین خصوصیت بورژوازی ملی است که زمینه ساز وحدت سیاسی نیروهای انقلابی و طبقه کارگر را در جبهه متحد ملی امکان پذیر ساخته است. زمانی که انقلاب به شکست مواجه شود و یا مقاومت ضد امپریالیستی تضعیف گردد، بورژوازی ملی در جبهه ارتجاع علیه نیروهای انقلابی می ایستد. اما خرده بورژوازی قشر وسیع اجتماعی را تشکیل می دهند که زیر فشار امپریالیزم، بورژوازی کمپرادور و فیودالیزم قرار دارند، و موقعیت شان شبیه موقعیت دهقان میان حال است. خرده بورژوازی از جمله نیروهای محرک انقلاب و متحد مطمئن پرولتاریا محسوب می گردد.

«بخش های مختلف خرده بورژوازی غیر از دهقانان شامل عده وسیع روشن فکران، کسبه کاران، پیشه وران و افراد شغل آزاد هستند. موقعیت تمام این بخش شبیه موقعیت دهقانان میانه حال است؛ اینها همه مورد ظلم و ستم امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی بزرگ قرار می گیرند، ورشکستگی بین آنها روز به روز بیش تر توسعه می یابد و آنها را از پای در می آورد.

از این رو این بخش های مختلف خرده بورژوازی یکی از نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل می دهد و متحدین مطمئن پرولتاریا هستند. آنها تحت رهبری پرولتاریا می توانند به آزادی نایل آیند.» (مائوتسه دون - آثار منتخب جلد دوم - نیروهای محرکه انقلاب - بخش خرده بورژوازی)

مائوتسه دون به صراحت بیان نموده که روشن‌فکران منشأ طبقاتی خرده بورژوازی دارند، نه منشأ طبقاتی بورژوازی ملی؛ و خرده بورژوازی از جمله متحدین مطمئن پرولتاریاست، اما بورژوازی ملی این خصوصیت را دارا نیست، زیرا با داشتن خصلت نوسانی و تزلزل نمی‌تواند متحد مطمئن پرولتاریا محسوب گردد.

در مورد خرده بورژوازی هم باید گفت که همه این قشر تا آخر انقلابی باقی نمی‌مانند، زمانی که انقلاب بحرانی شود و یا این که شرایط برای مبارزه سخت‌تر و به مشکلات رو برو گردد، بخشی از آن‌ها صف انقلاب را ترک می‌کنند و از مبارزه دست می‌کشند، و تعدادی از آن‌ها در صف دشمنان انقلاب جای می‌گیرند. افغانستان از سال 1357 خورشیدی تا کنون بهترین نمونه بارز این مثال‌ها است. تسلیمی "ساما" و "سازمان رهایی افغانستان" به امپریالیزم اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده‌شان بهترین نمونه خصوصیات خرده بورژوازی است، نه منشأ طبقاتی بورژوازی ملی. "ساما" قبل از این که به سوسیال امپریالیزم "شوروی" تسلیم شود، به فیودالیزم تسلیم گردید. این سازمان ابتدا با طرح "تازه اندیشی" نعیم اذهر و شیر آهنگر به "جمعیت العلماء" (حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی) تسلیم گردید. همین تسلیمی طبقاتی "ساما" منشاء تسلیمی ملی‌شان گردید. اما مقاله نویس خلاف دید تمام مائوئیست‌ها دیدگاه شخصی‌اش را بیان می‌کند و می‌گوید که تمامی نیروهای دموکرات و ملی که منشأ طبقاتی بورژوازی ملی دارند «ترجیح می‌دهند به امپریالیزم تسلیم شوند نه به فتودالیزم. تسلیمی ساما به سوسیال-امپریالیزم شوروی را نیز از این زاویه باید دید.»

مصیبت اینست که یا مقاله نویس این مطلب را درک نکرده و یا این که عمداً از کنار آن گذشته تا راه را برای رفرمیسم باز گذارد. طوری که بیان گردید، بورژوازی ملی به هیچ وجه نمی‌تواند پیوندش را با فیودالیزم قطع نماید، زیرا در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، بورژوازی بزرگ کشورهای تحت سلطه به قطع رابطه با فیودالیزم علاقه ندارد، چه رسد به بورژوازی ملی.

در شرایط کنونی مصیبت آن است که تعدادی از احزاب و سازمان‌های تسلیم طلب مانند "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" و "سازمان رهایی افغانستان"، بقیه الجیش "ساما" به شمول نویسندگان و یا نویسندگان به اصطلاح شعله جاوید فاقد اعتبار که خود را شعله‌یی می‌نامند و در لفظ از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون و مائوئیسم دم می‌زنند، این تفاوت‌ها را درک نکرده‌اند؛ اما این مصیبت به مصیبت بزرگ وقتی تبدیل می‌گردد که آن‌ها این مسایل را تیوریزه نموده و عملاً در صف ضد انقلاب قرار گیرند. ما شاهد این مصیبت بزرگ در افغانستان هستیم.

به بخش دیگر صحبت انحلال طلبان تحت عنوان "کنفرانس بخش غرjestان ساما" توجه کنید:

«گزارشاتی از طریق مسئول کمیته تشکیلات کابل برای یک تن از اعضای کمیته مرکزی ساما در پشاور در مورد تسلیمی ساما در پروان و کاپیسا و از طریق وی به مسئول بخش غرjestان ساما در کویت و بعداً از این طریق به سایر مناطق بخش غرjestان رسید بود، عکس العمل‌های متفاوتی را ایجاد نمود. رفیق ضیا در صدد ریشه یابی تسلیم طلبی و مبارزه با آن شد. گرایش دومی که شامل افرادی مانند قیوم رهبر و تعدادی از مسوولین بخش غرjestان ساما می‌شدند در صدد تبرئه کردن تسلیم طلبی و ماست مالی قضیه بودند. گرایش سومی شامل طرفداران اعلام مواضع و متمایل به خط نادر علی پویا می‌شد که در حقیقت معجونی از نظرات اسلام و ناسیونالیزم هزارگی در قالب واژه‌های مترقی و پیشرو بود.»

در بهار سال 1361 کنفرانس اول بخش غرjestان «ساما» به اشتراک عده‌ای از رفقای غرjestان (هزاره جات) در شهر کویته دایر گردید. در این کنفرانس فیصله گردید که در اواخر فصل خزان همان سال کنفرانس دیگری با دعوت نمایندگان ولسوالی‌های غرjestان ترتیب داده شود.

سرانجام در ماه عقرب ۱۳۶۱ کنفرانس دوم بخش غرjestان به اشتراک مسوولین ولسوالی‌های غرjestان دایر گردید. قیوم رهبر نیز در این کنفرانس شرکت نمود. در آغاز قیوم رهبر این کنفرانس را محکوم کرد و آن را یک حرکت هزاره‌گرایی «بوندیزم» و «قوم‌گرایی» خواند. رفیقی از رهبر



سوال کرد که چرا این حرکت را بوندیزم و قوم‌گرایی می‌خوانید؟ قیوم رهبر پاسخ داد: «افغانستان یک ملت است و در بطن یک ملت واحد این گونه حرکات بوندیزم به حساب می‌رود»

اکثریت اعضای شرکت کننده - به استثنای رفیق ضیا و تعداد بسیار محدود- آن را تأیید کردند.

روز دوم جناح ناسیونالیست‌ها به ظلم و ستم عبدالرحمن اشاره کرد و به تبعیض نظام شاهی و غیره توسل جست تا این کنفرانس را توجیه کند. در آخر نوبت سخنرانی به رفیق ضیا رسید. او مثل سایر سخنرانان کنفرانس واژه چینی و از هر چمن سمنی نداشت، سخنان او مرتبه، با منطق و کوبنده بود. طرح طرفداران اعلام مواضع مبنی بر ایجاد یک تشکل هزارگی را شدیداً محکوم و از طرف دیگر «تئوری یک ملت بودن افغانستان» قیوم رهبر را با قاطعیت رد کرد. این سخنرانی آب سردی را بر دیگ جوشان طرفداران ناسیونالیزم ریخت. «شماره 27 شعله جاوید فاقد اعتبار - صفحه 6»

این گزارش سر تا پا کذب و توأم با دروغ‌های شاخدار است. نه در گزارش اولین کنفرانس مسئولین بخش غرjestان و نه در قطع‌نامه و گزارش دوم کنفرانس مسئولین بخش غرjestان "ساما" چنین مسایلی بیان گردیده است. ابتدا گزارش رفیق ضیاء را در مورد کنفرانس بخش غرjestان "ساما" ارائه می‌کنیم تا خواننده به دروغ‌های شاخدار و جعل‌کاری نویسنده به خوبی پی ببرد. به گزارش رفیق ضیاء در این زمینه توجه نمائید:

«در بهار سال ۱۳۶۱ یکی از رفقا که گاهی در تشکیلات کابل فعالیت داشت و زمانی در یکی از مناطق مربوط به غرjestان، پس از خروج از کابل در خارج کشور با سایر افراد مربوط به غرjestان ارتباط گرفته و گزارشات کابل و کوه‌دامن را به رفقا ارائه نمود. از طریق این رفیق بود که از قضایای تسلیم طلبی "ساما" اطلاعاتی بدست آمد و این اطلاعات انگیزه قوی ای شد غرض تشکیل کنفرانس فعالین بخش غرjestان، یعنی ایجاد بخش غرjestان "ساما".

یکی از افرادی که قبلاً با گروه اشرف (مربوط "تازه اندیشان") رابطه داشت و فعالیت‌های قبلی وی هیچ‌گونه رابطه‌ای با غرjestان نداشت قبل از دایر شدن کنفرانس فعالین با رفقا در تماس شد. طبق گزارش یکی از رفقا وی شخص صاحب صلاحیتی بوده و قربانی توطئه‌های درون تشکیلاتی گردیده است. بر اساس این گزارش فرد مذکور بعنوان یک شخص صاحب صلاحیت در بخش غرjestان شامل شده و در کنفرانس فعالین بخش شرکت نمود!!

کنفرانس فعالین بخش غرjestان با این روحیه دایر گردید که باید برای فعالیت‌های "رهبر" یک نیروی قابل اتکاء ایجاد شود. طبق این نظر ازین که نیروهای "ساما" در شمالی ضربت خورده است باید "رهبر" بتواند بحیث ادامه دهنده راه مجید برغرjestان تکیه نماید. بر اساس این برداشت بود که کنفرانس فعالین بخش غرjestان بعد از صدور قطعنامه کنفرانس و تشکیل بخش غرjestان مسئولیت آن را به شخص "رهبر" واگذار نمود. البته ممکن افراد مشخصی و بخصوص فرد مربوط به گروه اشرف نیت دیگری در سر داشتند، ولی روحیه مسلط بر کنفرانس همان بود که تذکر دادیم....

در ماه عقرب سال ۱۳۶۱ کنفرانس اول مسئولین بخش غرjestان تشکیل گردیده و جناب "رهبر" شخصاً درین کنفرانس شرکت نمودند. ولی چون از شرکت نماینده خاص شان که قبلاً به یکی از مناطق غرjestان فرستاده شده بود و مدتی در آن منطقه به فعالیت مشغول بود در کنفرانس جلوگیری بعمل آمده بود، روحیه جناب "رهبر" در کنفرانس چندان مساعد نبود.

کنفرانس اول بخش غرjestان که در آن نمایندگان واحدهای مختلف تشکیلاتی غرjestان شرکت نموده بود نظر به پیشنهاد دو فردی که با مرکزیت و رهبری سازمان در ارتباط بودند کلاً به بحث در مورد مشکلات و مسایل مربوط به خود غرjestان پرداخت. بحث در مورد مشکلات عمومی سازمان و بخصوص بحث در مورد تسلیم طلبی به این بهانه که روی روحیه رفقای تازه وارد تأثیرات مخرب دارد کنار گذاشته شد.

دو یا سه روز قبل از ختم کنفرانس، "رهبر" به بهانه مرضی کنفرانس را ترک گفت و بحث‌ها بدون حضور "رهبر" ادامه یافت....

بعد از ختم مسافرت اروپائی تمامی تلاشها روی خنثی کردن توطئه‌های "رهبر و شرکاء" که میخواستند بخش غرjestان را پارچه نمایند متمرکز گردید که بعد از مدتی موفقیت بدست آمده و در بهار سال ۱۳۶۲ دومین کنفرانس مسئولین بخش غرjestان دایر گردید.

کنفرانس که با جناح بندی شدیدی آغاز گردیده بود بالاخره مؤقف شد که ظاهراً وحدت مورد تهدید بخش غرjestان را دوباره تأمین نماید. این کنفرانس قطعنامه‌ای علیه تسلیم طلبی صادر کرده و نیز نامه اعتراضیه‌ای به "رهبر" در مورد برخورد غیر قاطع وی با قضیه تسلیم طلبی فرستاد.

کنفرانس به علت حضور عناصر تسلیم طلب در کمیسیون تدارک‌کنگره بر شرکت نماینده قبلی بخش غرjestان در آن کمیسیون انتقاد کرده و نماینده جدید دستور یافت در کمیسیون تدارک‌کنگره با ترکیب موجود فعلی شرکت نماید.

بدنبال چندین جلسه با "رهبر" و بعضی از نمایندگان کمیسیون تدارک و اعضای مرکزیت بالاخره توافق بدست آمده توانست و بعد از آن که "رهبر و شرکاء" مکاتبه را قطع کرده و عدم موضعگیری شان را علیه تسلیم طلبی در آئین نامه کنگره رسمیت دادند رابطه بین بخش غرجهستان و "رهبر" نیز قطع گردید. «نگاهی مختصر بر چگونگی ایجاد و سیر فعالیت بخش غرجهستان "ساما" در مرحله اول فعالیت از بهار ۶۱ تا خزان ۶۲ - صفحه ۱۲۲ الی ۱۳۱ اسناد تاریخی ۲» ما در این جا با دو گزارش متفاوت در مورد کنفرانس اول و دوم مسئولین بخش غرجهستان "ساما" رو برو هستیم. یکی گزارش انحلال طلبان که می‌گویند، گزارش تسلیمی و تسلیم طلبی "ساما" قبل از بهار ۱۳۶۱ خورشیدی به اطلاع مسئول بخش غرجهستان داده شده است و شروع کنفرانس اول مسئولین بخش غرجهستان را در بهار ۱۳۶۱ خورشیدی قلمداد می‌کند و کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجهستان را اول عقرب سال ۱۳۶۱ خورشیدی می‌گوید. در این نوشته آمده که قیوم رهبر در کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجهستان شرکت نمود و در سخنرانی اش کنفرانس را محکوم نموده و «آن را یک حرکت هزاره گرائی» «بوندیزم» و «قوم‌گرایی» خواند. و «تئوری یک ملت بودن افغانستان»؛ و در روز دوم اولین کنفرانس مسئولین بخش غرجهستان "ساما"، «جناح ناسیونالیست‌ها به ظلم و ستم عبدالرحمن اشاره کرد و به تبعیض نظام شاهی و غیره توسل جست تا این کنفرانس را توجیه کند.» در حالی در گزارش رفیق ضیاء اصلاً چنین چیزی وجود ندارد.

رفیق ضیاء در گزارشش می‌گوید که در بهار سال ۱۳۶۱ خورشیدی از تسلیم طلبی "ساما" توسط یکی از رفقای که به خارج کشور رفته بود اطلاعی بدست مسئولین بخش غرجهستان "ساما" رسیده است. آن‌ها تدارک برای کنفرانس اول مسئولین بخش غرجهستان "ساما" را از این به بعد گرفته‌اند. آن‌ها در ماه عقرب سال ۱۳۶۱ خورشیدی موفق به تدویر کنفرانس اول مسئولین بخش غرجهستان "ساما" گردیده‌اند. در این کنفرانس به هیچ عنوان مسأله تسلیم طلبی "ساما" به بحث گرفته نشد، بل که مسایل بحثی پیرامون مشکلات بخش غرجهستان "ساما" صورت گرفت. قیوم رهبر در کنفرانس اول شرکت می‌کند، نه در کنفرانس دوم. در این کنفرانس نه تنها که قیوم رهبری هیچ سخنرانی ندارد، بل که کنفرانس را به بهانه مریضی ترک می‌کند و کنفرانس در غیابش ادامه پیدا می‌کند. در این کنفرانس نه قیوم رهبر این حرکت را محکوم نموده و نه هم کسی از وی در این زمینه سوالی نموده است. طبق گزارش رفیق ضیاء کنفرانس دوم در بهار سال ۱۳۶۲ خورشیدی در غیاب قیوم رهبر دایر گردیده است. در این کنفرانس است که جناح بندی‌ها در درون "ساما" شدید می‌گردد. در ختم این کنفرانس قطع‌نامه علیه تسلیم طلبی "ساما" صادر می‌گردد. زمانی که قطع‌نامه کنفرانس دوم فعالین بخش غرجهستان به دست قیوم رهبر می‌رسد، او شدیداً عکس‌العمل نشان می‌دهد و تبلیغات شدیدی علیه کنفرانس راه می‌اندازد و این حرکت را "هزاره‌گرایی" بخش غرجهستان می‌خواند.

- «قطع‌نامه کنفرانس فعالین بخش غرجهستان و نیز صورت جلسات کنفرانس توسط فرد مربوط به گروه اشرف و رفیقی که از کابل آمده بود به مرکزیت سازمان فرستاده شد. "رهبر" نه تنها به خواست بخش غرجهستان مبنی بر گرفتن مسئولیت این بخش واقعی ننهاده بلکه بلافاصله پس از دایر شدن کنفرانس فعالین بخش غرجهستان تبلیغات شدیدی علیه "هزاره‌گرایی" غرجهستانی‌ها سازمان داده شد. قطع‌نامه کنفرانس فعالین بخش غرجهستان تحت سانسور شدید قرار گرفته و در اختیار روابط سازمان گذاشته نشد.» (اسناد تاریخی ۲ - صفحه ۱۲۸ - "نگاهی مختصری بر چگونگی ایجاد و سیر فعالیت بخش غرجهستان "ساما" در مرحله اول فعالیت از بهار ۶۱ تا خزان ۶۲)

«بلافاصله بعد از دایر شدن کنفرانس و صدور قطع‌نامه و تسلیمی اسناد کنفرانس به رهبری سازمان، تبلیغات علیه رفقای بخش غرجهستان به شدت شروع می‌گردد. رفقای این بخش به هزاره‌گرایی و انشعاب متهم گردیده و علیه به اصطلاح بخش سازی رفقای غرجهستان مبارزه آغاز می‌گردد. قطع‌نامه کنفرانس فعالین بخش نه تنها در اختیار اعضای سازمان قرار نگرفته و از انتشار درون سازمانی آن اجتناب می‌گردد بل که حتی از دادن جوابی بصورت رسمی برای رفقای غرجهستان نیز ابا ورزیده می‌شود.» (اسناد تاریخی یک - صفحه ۱۰)

رفیق ضیاء می‌گوید زمانی که قطع‌نامه و بقیه اسناد کنفرانس به دسترس رهبری سازمان قرار می‌گیرد، رهبری سازمان بخش غرجهستان را به "هزاره‌گرایی" و انشعاب متهم می‌کند. در بحث رفیق ضیاء هم اصلاً از اتهام "قوم‌گرایی" و "بوندیزم" خبری نیست. اما ما نمی‌دانیم که هدف نویسنده مقاله از راه انداختن چنین مسایلی که مملو از دروغ و جعل تاریخی است چیست؟ چرا دست به چنین کاری زده است؟ نوشتن چنین "زندگی‌نامه" به رفیق ضیاء از یک طرف اگر کسی به زندگی نامه رفیق ضیاء آشنایی نداشته باشد، به یک زندگی نامه تقلبی آشنایی پیدا می‌کند. از طرف دیگر کسانی که به زندگی رفیق ضیاء آشنایی داشته باشند

مطلقاً هدف رویونیستی نویسنده را به خوبی درک می‌کنند. نوشتن چنین زندگی‌نامه‌ای ماهیت باطنی انحلال‌طلبان را آشکار ساخته و چیزی جز نفرت و شرمساری نصیب نویسنده نخواهد گردید.

حال می‌پردازیم به بررسی سفر رفیق ضیاء به اروپا.

در این زمینه باز هم توجه خوانندگان را به بحث انحلال‌طلبان و دزدی‌شان از ادبیات رفیق ضیاء جلب می‌کنیم:

« مدتی بعد از کنفرانس مسئولین بخش غرستان دعوتنامه‌ای از طرف «کمیته ژنو» بنام یکی از قومندانان ساما به قیوم رهبر رسید. قیوم رهبر اما، سفر این فرد را منتفی کرد و به جایش رفیق ضیا را به سفر اروپا فرستاد. او دریافته بود که نمی‌تواند ضیا را متقاعد سازد که تسلیم شدن ساما یک موضوع سطحی است. رفیق ضیا در عمل نشان داده بود که اهل سازش و معامله نیست. او اعتقادات و باورهایش را در محک آزمایش قرار می‌داد و از نادرستی‌های آن بی‌رحمانه گسست می‌کرد. قیوم رهبر این را خوب درک کرده بود و به همین سبب از او هراس داشت. رفیق ضیا وقتی به اصولیت چیزی متقاعد شود، در پذیرش آن تردد به دل راه نمی‌داد و در دفاع از آن قاطعانه ایستادگی می‌کرد.

« ضیا را از غرستان باید دور کرد و اگر امکان داشته باشد از افغانستان باید دور نمود.» قیوم رهبر فکر می‌کرد اگر ضیا به اروپا برود در آنجا پناهندگی سیاسی گرفته دوباره به افغانستان بر نمی‌گردد. این ساده‌ترین راه حل از نظر رهبر بود. وقتی رفیق ضیا به پشاور می‌رسد قیوم رهبر به او می‌گوید که به عنوان سفیر جبهات جنگ ساما باید به اروپا برود. رفیق ضیا از این جهت که باید از اوضاع اروپا و چگونگی ارتباطات در آنجا معلومات پیدا نماید این سفر را قبول می‌نماید. هدف اصلی قیوم رهبر از فرستادن او به اروپا این بود که از مزاحمت‌های او خلاص شود و فکر می‌کرد او دوباره برنخواهد گشت.

برنامه‌های این سفر چنین ترتیب داده بود: شرکت در محفل پناهندگان افغانستانی در اروپا و مصاحبه با رادیو و تلویزیون سوئیس و مسافرت به چند شهر اروپایی. رهبر از جمله مسایلی از قبیل موضع ساما در مقابل ظاهرشاه و غیره را نیز تلاش می‌کرد به رفیق ضیا دیکته کند.

به رفیق ضیا زمانی که به اروپا رسید، در مورد «کمیته ژنو» به تحقیقات پرداخت. به زودی روشن شد که اکثریت قریب به اتفاق افراد سوئیس این کمیته یا «سه جهانی» اند و یا به نحوی از انحاء با سه جهانی‌ها ارتباط دارند. به همین سبب پس از یک جلسه با کمیته ژنو قطع رابطه نمود و به همکاری فرد غیر سه جهانی کمیته، کارهای مستقلی را روی دست گرفت. او در محکمه پاریس شرکت کرد، اما قیوم رهبر و دوستان‌شان در این مورد کمکی نکردند و آن را جزء پروگرام مسافرت نیز نگرفته بودند.

«کمیته افغانستان آزاد» که رسماً به نفع نیروهای دموکراتیک مقاومت و بر ضد نیروهای ارتجاعی موضع گرفته بود در ژنو تشکیل گردید. در رابطه با این کمیته فعالیت‌هایی در سوئیس صورت گرفت و نیز محافلی در شهرهای هامبورگ، برلین و کلن آلمان غربی که از طرف کمیته همبستگی سازمان داده می‌شد، برگزار گردید. این سفر تبلیغاتی اروپائی دارای دو جنبه بود: [خواننده گرامی، زمانی که این مطلب را به اصل سر می‌دهید، توجه کنید که با چه ظرافتی مطلب را مقدم و موخر نموده است. این مقدم و موخر حتی مفاهیم را نیز از بین برده است]

یک جنبه آن به راه انداختن تبلیغات نادرست بنام جبهه متحد ملی و بزرگ نشان دادن آن بود که در تمامی مصاحبه‌ها و محافل عملی می‌گردید و این جنبه منفی این مسافرت بود.

ولی جنبه مثبت آن موضعگیری آشکار علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی و سلطنت‌طلبان بود. اما این موضع‌گیری در محفل برلین بنا به علل خاصی ضعیف بود. در محفل هامبورگ علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی که دست به تحرکی زده و قصد داشتند جلسه را برهم بزنند، موضع گرفته شد. در

محل کلن علیه طرح به اصطلاح صلح ژنو موضع قاطع اتخاذ و در تمامی مصاحبه‌ها و محافلی که در سویس برگزار شد، برخلاف هیأت قبلی که اساساً از یک موقف سازشکارانه با نیروهای ارتجاعی سلطنت‌طلبان و نیروهای اخوانی حرکت کرده بود، موضعگیری قاطع صورت گرفت.

موضع گیری قاطع رفیق ضیا توجه کمونیست‌های ایرانی، ترکی و پیروئی را جلب نمود و زمینه‌ی صحبت‌های مفصل با نماینده‌گان احزاب کمونیست این کشورها فراهم آمد.

مهمترین دست‌آورد مثبت که این مسافرت داشت تأمین ارتباط با حزب مارکسیست - لنینیست ترکیه در آلمان غربی بود. تماس گیری اولیه به منظور جلب کمک از جانب حزب کمونیست ترکیه صورت گرفته بود ولی در ملاقاتی که با یک تن از اعضای این حزب صورت گرفت به این ارتباط شکل ایدئولوژیک - سیاسی داده شد که از جانب رفیق ضیا از موضع ساما برخوردار صورت گرفت. از این که موضع گیری رسمی ساما موضوع گیری کمونیستی نبود و رفیق نیز از همین موضع گیری با حزب کمونیست ترکیه بحث می‌کرد به کدام نتیجه ای نرسید به همین دلیل جهت برقراری ارتباط بیشتر در سطح رهبری بین دو طرف موافقه به عمل آمد. اما زمانیکه رهبر به اروپا رفت و با حزب کمونیست ترکیه ملاقات نمودن [نمود] به پیشنهادات حزب کمونیست ترکیه در مورد فعالیت برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان و نیز پیشنهادی غرض شرکت در دومین کنفرانس بین‌المللی

احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه وقع [وقعی] نهاد و به جای آن زمینه مسافرت به چین را تدارک دید. رفیق ضیا اما در جریان این سفر و بخصوص در صحبت‌های که با کمونیست‌های ترکی، ایرانی و پیرویی انجام داد بیشتر متوجه خط مشی انحرافی ساما شد. او دیگر همان ضیا سابق نبود. ضیا دریافت که خط مشی «ساما» بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون نیست. او اکنون به انتهای همکاری با ساما رسیده بود و جستجو و تکاپویش او را به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون رسانده بود: بنیاد و شالوده مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بر مبارزه طبقاتی استوار است نه بر مبارزات ملی. هر تحول و حرکت سیاسی تحت هرژمونی یک طبقه قرار دارد و همین موضوع است که خصلت مبارزه و سمت و سوی حرکت هر جنبش را تعیین می‌کند. ساما به عنوان یک جنبش ملی - دموکراتیک در صورتی می‌توانست یک جنبش توده ای ملی - مترقی و انقلابی باشد که تحت هرژمونی پرولتاریا باشد. زیرا در هر جنبش توده‌ای اگر رهبری را پرولتاریا در دست نداشته باشد، بورژوازی و یا ترکیبی از بورژوازی و ملاکین در اختیار خواهد داشت. زبان برنامه ساما که در آن واژه‌ها و ترمینالوژی انقلابی به کار گرفته شده و می‌گفتند که به دلیل پنهان کاری از کمونیزم نام برده نشده، نمی‌توانست او را متقاعد سازد. ساما یک تشکیلات مخفی بود، چرا کمونیزم را مخفی نگه می‌داشت؟ به او گفته بودند که مردم نمی‌توانند تفاوت بین کمونیزم و کمونیزم تقلبی یا رویزیونیزم را بفهمند، این درست اما چرا ساما هدف غائی استراتژی اش را دموکراسی و آزادی ملی از قید سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داده بود؟ آیا این لکتت زبان بدلیل پنهانکاری بود؟ آیا یک تشکیلات سیاسی - نظامی می‌تواند اهداف غائی و برنامه استراتژیک اش را به بهانه پنهان کاری از مردم مخفی نگه دارد؟» (شماره ۲۷ شعله فاقد اعتبار - صفحه ۷)

این نقل بلند و بالای انحلال طلبان که در این جا ذکر نمودیم، نه به خاطر نقد و یا تفسیر و توضیح آن، بل که به خاطر تثبیت حرف‌های ما که گفته بودیم، انحلال طلبان به آن چیزی که می‌گویند باور ندارند. این نقل طویل انحلال طلبان صحت گفته‌های ما را تأیید می‌کند. حال این نقل انحلال طلبان را با بررسی "سیر فعالیت‌های بخش غرجستان" که توسط رفیق ضیا صورت گرفته مقایسه می‌کنیم تا تثبیت نمائیم که همه حرف‌های انحلال طلبان بیهوده و میان تهی است، و بیش از همه به دنبال دزدی از ادبیات دیگران اند. به بررسی رفیق ضیا توجه نمائید:

« مدتی بعد از کنفرانس اول مسئولین بخش غرجستان دعوتی از طرف کمیته ژنو بنام یکی از قوماندانان کابل دعوتنامه ای به سازمان رسیده بود که باید در یک شب نشینی افغانی و چند پروگرام دیگر این قوماندان شرکت نماید. نظر به نزاکتهای خاصی مسافرت این فرد کنار گذاشته شده و جناب "رهبر" هوس

کرده بودند که یکی از رفقای بخش غربستان را به این مسافرت بفرستند. رفیق معرفی شده به مرکزیت سازمان ازین دید که باید از اوضاع اروپا و چگونگی ارتباطات در آنجا معلومات پیدا نمایم پیشنهاد نموده بود که باید مسئول بخش غربستان در پروگرام کمیته ژنو شرکت نماید که مورد قبول قرار گرفته بود.

برنامه ای که "رهبر" درین مسافرت تعیین نموده بود شرکت در یک شب نشینی افغانی و چند مصاحبه با رادیو و تلویزیون سوئیس و مسافرت به چند شهر آن کشور بود. ولی رفقای غربستان خود پروگرام مستقل خود را درین مسافرت داشتند. قبل از شروع مسافرت مسایل زیادی از جانب اعضای هیئت سه نفری جبهه که قبلاً به اروپا رفته بود به رفیق دیکته شد: مسایلی از قبیل موضع ما در مقابل ظاهر شاه و غیره. البته لازم به تذکر است که برای رفیق عازم اروپا هیچگونه معرفی نامه و یا سند رسمی دیگری از جانب "رهبر" و یا جبهه متحد ملی داده نشده بود.

رفیق معرفی شده به کمیته ژنو به محض رسیدن به این شهر در مورد کمیته ژنو به تحقیقات پرداخت. به زودی روشن شد که اکثریت قریب به اتفاق افراد سوئیس این کمیته یا سه جهانی اند و یا به نحوی از انحاء با سه جهانی ها ارتباط دارند. به همین سبب پس از یک جلسه با کمیته ژنو قطع رابطه صورت گرفته و به همکاری یگانه فرد غیر سه جهانی کمیته، کارهای مستقلی رویدست گرفته شد.

اولین حرکت مستقل شرکت در محکمه پاریس بود که جناب "رهبر" و دوستان شان نه تنها درین مورد کوچکترین کمکی نکردند بلکه آن را جزء پروگرام مسافرت نیز نگرفته بودند. شرکت درین محکمه از طریق همکاری "سرابی" که در دفتر بین المللی افغانستان کار می نمود بر اساس روحیه ناسیونالیستی وی توانست عملی گردد.

پس از ختم مسافرت به پاریس کار مستقل در ژنو از سر گرفته شد و "کمیته افغانستان آزاد" که رسماً به نفع نیروهای دموکراتیک مقاومت و بر ضد نیروهای ارتجاعی موضع گرفته بود در ژنو تشکیل گردید. در رابطه با این کمیته فعالیت هائی در سوئیس صورت گرفت و نیز محافلی در شهرهای هامبورگ، برلین و کلن آلمان غرب که از طرف کمیته همبستگی سازمان داده می شد برگزار گردید.

این سفر تبلیغاتی اروپائی دارای دو جنبه بود: یک جنبه آن به راه انداختن تبلیغات نادرست بنام جبهه متحد ملی و بزرگ نشان دادن غیر واقعی آن بود که در تمامی مصاحبه ها و محافل عملی می گردید و این جنبه منفی این مسافرت را تشکیل می داد.

ولی جنبه دیگر این مسافرت که عبارت از جنبه مثبت آن است عبارت از موضعگیری آشکار علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی و سلطنت طلب بود. این موضعگیری که صرفاً در محفل برلین بنا به علل خاصی ضعیف بود در تمامی پروگرامهای دیگر کاملاً جلب نظر می کرد. آن چنان که موضعگیری های سیاسی ضد اخوانی و ضد ظاهرخان که با موضعگیری هیئت سه نفری قبلی در تناقض قرار داشت برای خبرنگاران سؤال خلق میکرد و رفیق در مورد این تناقض تحت سوال قرار می گرفت.

در محفل هامبورگ علیه نیروهای ارتجاعی اخوانی که دست به تحریک زده و قصد داشتند جلسه را برهم بزنند علناً از لحاظ سیاسی موضع گرفته شد. در محفل کلن علیه طرح به اصطلاح صلح ژنو موضع قاطع اتخاذ گردید. در تمامی مصاحبه ها و محافلی که در سوئیس برگزار گردید برخلاف هیئت قبلی که اساساً از یک موقف سازشکارانه با نیروهای ارتجاعی حرکت کرده بود علیه سلطنت طلبان و نیروهای اخوانی موضعگیری قاطع صورت گرفت. همچنان امکان مسافرت به امریکا و صحبت با آقای ریگان میسر بود که رد گردیده در حالی که هیئت سه نفری قبلی با سفارت امریکا در پاریس تماس گرفته بود.

ولی مهمترین دست آورد مثبتی که این مسافرت داشت عبارت بود از تأمین ارتباط با حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست ترکیه در آلمان غرب. تماس گیری اولیه توسط یکی از افراد مربوط به "هجاما" زمینه سازی شده بود و منظور از آن بدست آوردن کمک از حزب کمونیست ترکیه بود. ولی در ملاقاتی که با یکی از افراد این حزب صورت گرفت به این ارتباط شکل ایدئولوژیک - سیاسی داده شد و از موضع "ساما" برخوردار صورت گرفت. نتیجه این

تماس آن بود که غرض یک ملاقات در سطح رهبری بین دو طرف موافقه بعمل آمد. موقعی که "رهبر" مدتی بعد به اروپا مسافرت کرد این ملاقات صورت گرفت. جانب ترکی پیشنهادی در مورد فعالیت برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان و نیز پیشنهادی غرض شرکت در دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) به "رهبر" ارائه گردیده بود که از طرف "رهبر" با سفسطه‌گوئی‌های اپورتونیستی رد گردیده بود. جناب "رهبر" در جریان همین مسافرت به چین رهسپار شده بودند.

ولی علی‌رغم جنبه‌های مثبتی که این مسافرت داشت در آن موقع نهایتاً به سود "رهبر و شرکاء" تمام شده و در هموار کردن راه شرکت در کنفرانس انترناسیونال سوسیالیستی و افتتاح دفتر جبهه در پاریس سهمی ادا نمود. امیدواریم بتوانیم در فرصت مساعد گزارش مفصل این مسافرت را تقدیم نمائیم. بعد از ختم مسافرت اروپائی تمامی تلاشها روی خنثی کردن توطئه‌های "رهبر و شرکاء" که میخواستند بخش غرستان را پارچه نمایند متمرکز گردید که بعد از مدتی موفقیت بدست آمده و در بهار سال 1362 دومین کنفرانس مسئولین بخش غرستان دایر گردید.

کنفرانس که با جناح بندی شدیدی آغاز گردیده بود بالاخره موفق شد که ظاهراً وحدت مورد تهدید بخش غرستان را دوباره تأمین نماید. این کنفرانس قطعنامه‌ای علیه تسلیم طلبی صادر کرده و نیز نامه اعتراضیه‌ای به "رهبر" در مورد برخورد غیر قاطع وی با قضیه تسلیم طلبی فرستاد. کنفرانس به علت حضور عناصر تسلیم طلب در کمیسیون تدارک‌کنگره بر شرکت نماینده قبلی بخش غرستان در آن کمیسیون انتقاد کرده و نماینده جدید دستور یافت در کمیسیون تدارک‌کنگره با ترکیب موجود فعلی شرکت نماید.

بدنبال چندین جلسه با "رهبر" و بعضی از نمایندگان کمیسیون تدارک و اعضای مرکزیت بالاخره توافق بدست آمده نتوانست و بعد از آن که "رهبر و شرکاء" مکاتبه را قطع کرده و عدم موضعگیری‌شان را علیه تسلیم طلبی در آئین نامه کنگره رسمیت دادند رابطه بین بخش غرستان و "رهبر" نیز قطع گردید.

در همین جریان اولین شماره "جنگ غرستان" که گرداننده اصلی آن تازه اندیش نفوذی در بخش بود انتشار یافت. گرچه در اثر فشار عمومی رفتاری بخش "جنگ غرستان" از انتشار باز ماند ولی همین یگانه شماره هم وسیله خوبی بدست "رهبر و شرکاء" گردیده و آنها در مورد هزاره گزائی بخش غرستان سر و صدای زیادی برای اداختند. همچنان این کار موجبات آزرده‌گی رفتاری چپ بیرون از بخش غرستان را نیز فراهم نموده و در پراگنده نگه داشتن جناح چپ "ساما" نقش منفی‌ای بازی نمود.

پس از قطع رابطه با "رهبر"، بخش غرستان در مورد تسلیم طلبی نامه سرگشاده‌ای به اعضای "ساما" نوشته و آن را ضم قطعنامه‌ها و سایر اسناد کنفرانس‌های بخش غرستان بخش نمود.

"رهبر و شرکاء" که از طرف سایر روابط سازمان نیز زیر فشار شدید قرار داشتند عجلولانه در صدد برگزائی کنفرانس سرتاسری و یا کنگره برآمدند. مسئول کمیسیون تدارک‌کنگره که از جانب "رهبر" مؤظف گردیده بود با بخش غرستان رابطه گرفت. گرچه وی در اجرای وظیفه اصلی اش در ارتباط با کمیسیون تدارک‌کنگره موفق نگردید ولی توانست که از طریق برگزائی کنفرانس مشترک بین مسئولین بخش غرستان و نمایندگان حوزه غرب، بخش غرستان را به "کنفرانس سرتاسری" بکشاند. درین کنفرانس مشترک علیه تسلیم طلبی موضع گرفته شد و قطعنامه کنفرانس توسط دو نماینده به رهبری سازمان فرستاده شد. با شرکت نمایندگان بخش غرستان در "کنفرانس سرتاسری" مرحله اول فعالیت این بخش به پایان رسید.

این که چرا نمایندگان بخش غرستان علی‌رغم آن همه جار و جنجال و بالاخره قطع رابطه با رهبری "ساما" سرانجام در "کنفرانس سرتاسری ساما" شرکت نمودند از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی باید تحلیل گردد و ما این کار را ضمن بررسی اسناد مرحله اول فعالیت این بخش در شماره آینده انجام خواهیم

داد. در ضمن این بحث در مورد چگونگی کارهای آموزشی بخش غرجستان نیز صحبت خواهیم نمود.» «ضیاء» ((اسناد تاریخی دوم- صفحه 130 و 131 -

"نگاهی مختصری بر چگونگی ایجاد و سیر فعالیت بخش غرجستان "ساما" در مرحله اول، فعالیت از بهار 61 تا خزان 62)

هر دو نقل طویل را به این خاطر یادآوری نمودیم تا خواننده را به دزدی ادبی نویسنده متوجه سازیم.

قسمت‌هایی که به رنگ زرد هایلایت شده قسمت‌هایی است که انحلال طلبان مو به مو از گزارش رفیق ضیاء به عاریت گرفته اند. انحلال طلبان در قسمت "سبک نوشتاری خود را اصلاح کنیم" سبک نوشتاری حزب و سبک نوشتاری نشریه دموکراتیک را یک سبک « غیر علمی، بی محتوا، تکراری و فرمالیستی» خوانده و آن را « یکی از مظاهر بارز ذهنی‌گرایی و دگماتیسم» قلمداد کرده و گفته که اکثریت این سبک نوشتاری دزدی، از ادبیات حزب است. اما هیچ‌گونه مدرکی دال بر صحت گفته‌های خود ارائه نکرده اند. با جرئت می‌گوئیم که هیچ‌گونه مدرک و دلیل موثری برای تثبیت حرف‌های شان ندارند. برای توضیح بهتر این مطلب، یک بار دیگر این اتهام را ذکر می‌کنیم و بعد روی آن بحث خواهیم نمود. به این بحث توجه نمائید:

«سبک نوشتاری غیرعلمی، بی محتوا، تکراری و فرمالیستی یکی از مظاهر بارز ذهنی‌گرایی و دگماتیسم است. این سبک نوشتاری پیوندی با زندگی و وضعیت توده‌ها و مبارزه طبقاتی واقعی نداشته، بلکه مثل «تیراندازی بدون هدف» است. این سبک نوشتاری که بر چپ افغانستان حاکم است، با اصل اساسی مارکسیزم، وحدت تئوری و عمل در تضاد است. سبک نوشتاری ذهنی، تحلیل و درک همه چیز را بر اساس ایمان دگماتیستی بر متون استوار می‌کند. متأسفانه این سبک نوشتاری در حزب ما هم رایج بوده است. حزب ما، به ویژه برخی از نشریات دموکراتیک تحت رهبری حزب، به شدت از این سبک نوشتاری متأثر بوده است. برخی از نشریات دموکراتیک ما اغلب سطحی، تکراری، لفاظی و در بیش‌تر موارد طوطی‌وار و دزدی شده از نشریات و ادبیات حزب بوده اند که به ندرت ارزش یک بار خواندن را داشتند. این سبک نوشتاری غیرعلمی به گفته ماو «استفاده از نیروی مغز را لازم نمی‌داند» پس این روش برخلاف شیوه‌ی کار (م ل م) بوده و هیچ پیوندی با زندگی توده‌ها ندارد. «نویسندگان.» «چنین متونی صفحات را پر می‌کنند بدون این که کم‌ترین توجهی را به خوانندگان خود داشته باشند. آنها تصویری درهم و تحریف شده از واقعیت‌های عینی دارند و اغلب آرزوها و خواسته‌های خود را به عنوان تحلیل از واقعیت‌ها ارایه می‌دهند. به منظور گسترش و تثبیت هژمونی پرولتری در جامعه، ادبیات چپ کمونیستی باید نمونه و در پیوند با زندگی توده‌ها باشد و سبک نگارش، کیفیت و کمیت نشریات و تبلیغات چپ ارتقا یابد.»

ما بارها گفتیم و با اسناد و مدارک معتبر نشان دادیم که انحلال طلبان نه تنها دست به تحریف اسناد حزبی زده و به جعل کاری و تحریف به استنادی رسیده اند، بل که این را هم نشان دادیم که آن‌ها به آن چیزی که می‌گویند باور ندارند. ارائه اسناد کنونی بیان‌گر آنست که سبک نوشتاری خودشان دزدی از ادبیات حزب بوده و خودشان ارائه دهنده سبک نوشتاری « غیر علمی، بی محتوا، تکراری و فرمالیستی» و حامل «ذهنی‌گرایی و دگماتیسم» در سطح جامعه اند. فکر می‌کنیم که مچ دست متقلبین گرفته شده و احتیاج به توضیح بیش‌تر ندارد. خواننده را ارجاع می‌نمائیم به قسمت دیگر دروغ‌های شاخدارشان:

((در تابستان همان سال قیوم رهبر تحت فشارهای رفیق ضیا کنفرانس سرتاسری را فراخواند.)) (شماره 27 شعله فاقد اعتبار - صفحه 8)

بعد از کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان، رابطه این بخش با قیوم رهبر کاملاً قطع می‌گردد، و بخش غرجستان تحت رهبری رفیق ضیاء نامه سرگشاده به تمامی اعضای "ساما" نوشته و ضمیمه آن قطع‌نامه و سایر اسناد کنفرانس را به طور وسیعی پخش نمودند. این حرکت بخش غرجستان باعث گردید تا رهبری "ساما" از طرف اعضای ساما زیر فشار قرار گیرد و قیوم رهبر را وادار به برگذاری کنفرانس سرتاسری "ساما" نماید. این مطلب را رفیق ضیاء این‌گونه توضیح می‌دهد:

«پس از قطع رابطه با "رهبر"، بخش غرجستان در مورد تسلیم طلبی نامه سرگشاده‌ای به اعضای "ساما" نوشته و آن را ضم قطع‌نامه‌ها و سایر اسناد کنفرانس‌های بخش غرجستان پخش نمود.»

"رهبر و شرکاء" که از طرف سایر روابط سازمان نیز زیر فشار شدید قرار داشتند عجزولانه در صدد برگذاری کنفرانس سرتاسری و یا کنگره برآمدند.

مسئول کمیسیون تدارک کنگره که از جانب "رهبر" مؤظف گردیده بود با بخش غرجستان رابطه گرفت. گرچه وی در اجرای وظیفه اصلی اش در ارتباط با کمیسیون تدارک کنگره موفق نگردید ولی توانست که از طریق برگذاری کنفرانس مشترک بین مسئولین بخش غرجستان و نمایندگان حوزه غرب، بخش غرجستان را به "کنفرانس سرتاسری" بکشاند. درین کنفرانس مشترک علیه تسلیم طلبی موضع گرفته شد و قطعنامه کنفرانس توسط دو نماینده به رهبری سازمان فرستاده شد. با شرکت نمایندگان بخش غرجستان در "کنفرانس سرتاسری" مرحله اول فعالیت این بخش به پایان رسید «ضیاء»

((اسناد تاریخی دوم - صفحه 131 - "نگاهی مختصری بر چگونگی ایجاد و سیر فعالیت بخش غرجستان "ساما" در مرحله اول فعالیت از بهار 61 تا خزان 62 )

در حالی که بعد از کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان، رفیق ضیاء روابطش را با "ساما" و به خصوص قیوم رهبر کاملاً قطع می‌کند. قیوم رهبر با حيله‌گری و ترفندهایی که داشت بطور عجولانه در صدد برگذاری کنفرانس سرتاسری ساما می‌گردد. او می‌خواست به این طریق دوباره بخش غرجستان و در رأس آن رفیق ضیاء را به "ساما" ملحق ساخته و با بالا کشیدن رفیق ضیاء به عضویت دفتر سیاسی و دادن مسئولیت کمیته تحقیق و بررسی تسلیم طلبی، از انشعاب در "ساما" جلوگیری نماید. اما این ترفند هم جامه عمل نپوشید و رفیق ضیاء بر مبارزه علیه تسلیم طلبی و رویونیوزم سه جهانی با جدیت هر چه تمام تر پیش رفت تا این که راهش را از "ساما" جدا نمود و "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" را بنیان گذاری نمود.

ادامه دارد ...

[www.cmpa.io](http://www.cmpa.io)

[sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)